

# مرجئه در برابر بنی امیه

رسول جعفریان

یعنی جز آنکه ما گروه خاصی با نام مرجئه داشتیم که تعریف ویژه‌ای برای ایمان و عمل داشته و یا درباره رجاء و عفو الهی مطالبی عنوان می‌کردمانند، گاه همین اصطلاح از طرف برخی گروهها در موارد دیگر نیز بکار رفته است. مثلاً به نوشته «ابن ابی یعلی» خوارج اهل سنت را مرجئه می‌نامند. (۲) چنانکه می‌دانیم در اصطلاح شیعیان و در لسان ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز نوعاً اهل سنت مرجئی دانسته شده‌اند. اگر به «ایضاح» ابن شاذان و «المعیار و الموازنه» اسکافی و اخبار موجود در بحار، درباره مرجئه مراجعه شود این کاربرد کاملاً بدست می‌آید. و البته شواهد در این باره فراوان است.

از اینرو نباید میان این اصطلاحات خلط کرد و اگر مثلاً سعد بن عبدالله اشعری جز شیعه کسانی را که پس از شهادت امام علی (ع) گرد امام مجتبی (ع) جمع شدند- را مرجئی نامیده با مرجئه که یک گروه ویژه با عقائد خاص هستند در آمیخت، این کاری است که صورت گرفته و البته نادرست است. در واقع سعد بن عبدالله بسعد از «عام‌الجماعة»، همه مردم را که با معاویه بیعت کرده‌اند- جز شیعیان امام مجتبی (ع)- مرجئی نامیده است. (۳)

ب: تذکر دیگر این است که در میان یک فرقه ممکن است بهر دلیلی کسانی جانبدار یک حکومتی باشند چه بسا از مرجئه کسانی طرفدار بنی‌امیه بوده‌اند، اما این معنایش آن نیست که اینها خصیصه خاصی داشته‌اند مخصوصاً اگر

باظهار شغف از پاسخ برادرمان آقای صاحبی در نقد نوشتار نقدگونه ما بر مقاله ایشان باید اظهار کنم که قبل از هر چیز، مهمترین بهره‌ای که از نوشته ایشان بردیم «ادب نقد» بود بویژه که در مطلع همان شماره نیز در این باب تذکراتی داده بودند، وایضاً به امید آنکه دیگر دوستداران کیهان اندیشه نیز از آن بی‌بهره نمانده باشند.

■ سخن برسر آن بود که آیا مرجئه فرقه‌ای حکومتی و وابسته به بنی‌امیه بوده‌اند یا نه! ایشان تأکید بر نکته اول داشتند و مانیز ضمن ارائه شواهد چندی گفته بودیم که مرجئه در برخی از شورشهای ضداموی شرکت جست‌ه‌اند. پاسخی که ما دریافت کردیم نوعاً ارتباط مستقیمی با شواهد تاریخی نداشته و به مسائل حاشیهای پرداخته بود. بدون آنکه ضرورتی برای پیگیری آن بحث باشد علاوه بر تذکراتی که در نخستین صفحات مقاله گذشته خود داده شد، دو تذکر دیگر را در اینجا مطرح می‌کنیم و آنگاه شواهد تاریخی و دیدگاههای محققان را در تأیید نظر خود در پی خواهیم آورد.

الف: اصولاً یک اصطلاح فرقه‌ای ممکن است در تاریخ در چند مورد با تفاوت‌های قابل توجه بکار رفته باشد چنانکه کلمه شیعه همین سرنوشت را پیدا کرده و شامل چندین اصطلاح می‌شود که شرح آن را در جای دیگری آورده‌ایم (۱)

مرجئه نیز در موارد مختلفی بکار رفته است. شواهدی یافت شود که کسانی از سران آنها در شورشها نیز شرکت داشته‌اند. همه می‌دانیم که جنایات بنی‌عباس کمتر از بنی‌امیه نبوده بلکه

این تذکر را برای این مطرح کردیم که دو جریان نسبتاً مستقل را که «مرجئه معمولی» و «مرجئه غالی» هستند از هم بازشناسیم کما اینکه در تشیع نیز و فرقه‌های آن باید «تشیع زیدی» «امامی» و «غالی» را از هم بازشناخت. اینها مطالبی است که تنها با تأمل در شواهد دقیق تاریخی می‌توان بدان رسید والا در کتابهای فرق و مذاهب بناچار امور آمیخته شده و برخی از این آمیختگی‌ها را در کتابهای فرق در جای دیگر نشان داده‌ایم.<sup>(۷)</sup>

در مقال پیش شواهد تاریخی چندی را درباره برخورد برخی سران مرجئه با حکومت آوردیم در مقاله تسامح در نقادی کوشش شده بود تا به برخی از آنها پاسخی داده شود صرف نظر از اینکه درست باشد یا نه در آن باره مطالب خود را مطرح نمی‌کنیم تا بتوانیم در صفحاتی مختصر به بیان شواهد دیگر بپردازیم. طبیعتاً خوانندگانی که دقیقاً آن نوشته‌ها را مقایسه کنند می‌توانند ارزیابی خود را داشته باشند. این شواهد شامل بیان مطالب تاریخی از یک سو و دیدگاههای برخی محققان از سوی دیگر است.

۱- بر همه ما آشکار است که زید بن علی بر ضد بنی‌امیه شوریده و هیچ سابقه خاصی در ارتباط با بنی‌امیه ندارد، در عین حال بشنومیم از ابوالفرج اصفهانی که درباره عقیده مرجئه نسبت به زید بن علی می‌گوید: «كانت المرجئة و اهل النسك لا يعدلون بزید احداً»<sup>(۸)</sup> مرجئه و مردان عابد هیچ کس را با زید قابل قیاس نمی‌دیدند حتی اگر بپذیریم که زید خود دلخوشی از آنها نداشته، لطمه‌ای به این قضاوت مستند و صریح نمی‌خورد. پس از این درباره زید و مرجئه مطالب

سرکوب‌گریها و کجرویهای آنها در مواردی دهها بار بیش از بنی‌امیه بوده است. در این صورت اگر بینیم که معتزله چندین ده سال در خدمت همین بنی‌عباس بوده‌اند چه خواهیم گفت؟ در حالی که معتزله فرقه‌ای هستند که در متن عقائدشان «آزادیخواهی» و «عدالت‌طلبی» وجود دارد. دکتر محمود فاضل درباره همین مطلب ذیل عنوان «معتزله یک قرن در خدمت خلفا» مطالبی را عنوان کرده است<sup>(۹)</sup> و در جای دیگری نوشته «دیگر از عوامل سقوط معتزله طرفداری و حمایت دستگاه خلافت عباسی از آنها بود.»<sup>(۱۰)</sup>

استفاده از یک اندیشه خاص می‌تواند زمینه خاصی در همان اندیشه داشته باشد، اما نباید غفلت کرد که سراسر تاریخ مشحون از شواهدی است برای بهره‌گیری هر حاکمی از هر اندیشه‌ای ولو ادیان الهی در حالی که پاکترین اندیشه‌ها هستند. اگر کسی عنوان کند که آنان این ادیان را تحریف و از آنها بهره می‌بردند ناچار طرفداران مرجئه نیز خواهند گفت که نه اصل عقائد مرجئه بلکه انحرافی که مرجئه بعدی دچار آن شده و ارزش «عمل» را کم کرده و به نام «غلاة مرجئه» شناخته می‌شوند<sup>(۱۱)</sup> باعث بهره‌گیری خلفا شده است.

با این حال هنوز نیز انکار نمی‌کنیم که مذهب ارجاء زمانی که شدت یافته و به صورت غلاة مرجئه درآمده، «مذهب ملوک» شده است. در واقع این همان مذهب اباحه‌گری است که همواره مذهب خلفا بوده است. به راستی آیا تشیع که انقلابی‌ترین مذهب اسلامی است، با تکیه بر برخی از مفاهیم نادرست و یا حتی افراط در برخی دیگر نمی‌توانسته مورد استفاده حکام قرار گیرد؟

دیگری خواهد آمد.

۲- نویسنده «الحوارالعین» در قرن ششم هجری می‌نویسد: «و خرجت المرجئه علی‌الحجاج بن یوسف الثقفی مع عبدالرحمن ابن اشعث» مرجئه بر ضد حجاج بن یوسف ثقفی خروج کردند. او ادامه داده که آنها حجاج را کافر شمرده و شیعیان نیز در این قیام بودند.<sup>(۹)</sup>

می‌دانیم که این شورش بسیار گسترده بوده و علاوه بر شیعیان، قراء کوفه که بالغ بر پانصد نفر بوده‌اند، در آن شرکت داشتند، اساس قیام بر ضد عبدالملک بود، علیه بنی‌امیه بوده است. عبارت حورالعین آن مقدار هست که کسی مدعی نشود یک یا دو نفر بوده و جنبه عمومی نسبت به مرجئه نداشته است. ادعای ایسنکه عبدالرحمن سابقاً از فرماندهان اموی بوده، نمی‌تواند این شاهد مسلم را که خروج مرجئه را حجاج و طلباً بر بنی‌امیه گوشزد کرده نفی کند، مگر آنکه فقط قصد توجیه باشد. نویسنده الحورالعین به دنبال همین نقل شورش مرجئه را بر ضد ولید بن یزید، خلیفه کافر اموی که بدست ولید ناقص قدری و معتزلی کشته شد آورده است.<sup>(۱۰)</sup>

۳- ابراهیم بن یزید بن شریک تیمی از اعلام مرجئه بوده است.<sup>(۱۱)</sup> این شخص از مخالفان بنی‌امیه بوده و به دست حجاج به قتل رسیده است.<sup>(۱۲)</sup> برخی نیز نوشته‌اند که در زندان حجاج در گذشته است.<sup>(۱۳)</sup> معلوم نیست مرجئه‌ای که فرقه حکومتی هستند چرا باید یکی از بزرگانشان در زندان حجاج بمیرد یا کشته شود!

۴- طَلْق بن حبیب از مرجئه است.<sup>(۱۴)</sup> او در همین حال یکی از «عَبَّاد» شمرده شده است.<sup>(۱۵)</sup> این طلق به نوشته ابن قتیبه از قبیله عنزه

بوده و حجاج او را «زندانی» کرده است. پس از مرگ حجاج از زندان آزاد شده است. او از رؤسای مرجئه بوده و بعدها در واسط در گذشته است.<sup>(۱۶)</sup>

۵- غیلان دمشقی در بسیاری از مآخذ بعنوان یک مرجئی شناخته شده است در این باره او از حسن بن محمد بن حنفیه ارجاء را بر گرفته<sup>(۱۷)</sup> و می‌دانیم که این حسن اولین کسی بوده که درباره ارجاء سخن گفته و مورد انکار پدر قرار گرفته است.<sup>(۱۸)</sup>

صاحب «المنیقاوالامل» روایتی نقل کرده که «عدالت خواهی» وی را آشکارا نشان می‌دهد و قتل وی را بدست هشام عبدالملک از همان روی می‌داند.<sup>(۱۹)</sup> شرح حال وی را با تفصیل بیشتری ابن عساکر آورده است.<sup>(۲۰)</sup> آیا کشته شدن وی بدست هشام نمی‌تواند شاهدهی بر این باشد که حداقل مرجئه‌ای بوده‌اند که میانهای با حکومت بنی‌امیه نداشتند؟ جالب اینکه سعد بن عبدالله اشعری که مرجئه را اتباع معاویه دانسته و مقصودش از این کلمه مخالف شیعه است بلافاصله غیلان دمشقی را از سران مرجئه دانسته است چنانکه جهم بن صفوان را.

۶- جهم بن صفوان نیز از مرجئه شمرده شده و تا آنجا که می‌دانیم خراسان محل ارجاء تلقی شده است.<sup>(۲۱)</sup> جالب است که خراسان که اساساً شورش ضد اموی را آغاز کرده و آنان را سرنگون کرده به دلیل مرجئی بودن حارث بن سریق و یارانش، مرکز ارجاء شناخته شده است.

تعریفی که جهم از ایمان دارد دقیقاً همان تعریف مرجئه است یعنی عمل را متأخر از ایمان دانسته<sup>(۲۲)</sup> ارتباط جهم با ابوحنیفه که وی نیز همین تعریف را برای ایمان داشته<sup>(۲۳)</sup> نشانگر

نداشتند و کار وی را به خدا وامی گذاشتند «اموی مسلک» دانست؟

این در واقع همان شعر ثابت قسطنه است که درمقال پیش آوردیم، او نیز گفته بود که علی و عثمان بندگان هستند و از زمانی که مسلمان شدند به خدا شرک نوزیدند، آنها به کارهایی که کرده‌اند پاداش داده خواهند شد و من نمی‌دانم به کجا وارد خواهند شد.

این اعتقاد نمی‌توانست از آن بنی‌امیه باشد که بنی‌امیه علی<sup>(ع)</sup> را در حد شرک برده و عثمان را همچون ابراهیم<sup>(ع)</sup> می‌دانستند و فتاوی او را بر هر کس مقدم داشته و مردم عراق را به بغض و مخالفت و بی‌اعتنائی به او می‌گشتند. خواهیم دید که دکتر شوقی ضیف نیز همین اعتقاد مرجئه را زمینه و علت در گیر شدن آنان با امویان دانسته است.

۹- موسی بن ابی‌کثیر از رؤسای مرجئه شمرده شده است. (۳۲) به نوشته ابن سعد او «من المتکلمین فی الارجاء» بوده است. (۳۳) عمر بن عبدالعزیز از خلفای اموی سر آن داشت تا بنا گروههای مخالف مذاکراتی داشته باشد از جمله این گروهها خوارج و مرجئه بودند. این موسی بن ابی‌کثیر «کان ممن وفد علی عمر بن عبدالعزیز فکلمه فی الارجاء» نمایندگی مرجئه را در مباحثه با عمر بن عبدالعزیز داشته است. (۳۴) آیا این نیز نمی‌تواند شهادی دیگر بر روابط نامناسب مروانیان با مرجئه باشد؟

\* ۱- در مقاله قبل راجع به مرجئی بودن «ثابت قطنه» سخن گفته بودیم. پاسخ این بوده که او سابق بر آن از شعرای دولت اموی بوده است. در جواب باید گفت: آیا هیچ انسانی در طول زندگی

اعتقاد مرجئی جهم بن صفوان است (۲۴).

این جهم بن صفوان مرجئی، به نوشته بغدادی «یحمل السلاح و یقاتل السلطان و خرج مع حارث بن سریج و قتل سلم بن احوز المازنی فی آخر زمان بنی مروان» (۲۵) او قاضی حارث بن سریج بوده (۲۶) و نماینده وی در مذاکرات به شمار می‌آمده است. (۲۷) در باب امامت نیز عقیده‌های نظیر خوارج داشته و علم به کتاب و سنت و به دست آوردن اجماع را در امامت کافی می‌دانسته است. (۲۸)

۷- عمر بن ذر از مرجئه بوده و به نوشته ابوداود از رؤسای مرجئه به حساب می‌آمده است. زمانی که مرد برخی از علمای سنت در تشییع جنازه وی، به دلیل مرجئی بودن او شرکت نکردند (۲۹) با آغاز شورش بنی‌عباس بر ضد مروانیان و آن زمان که بنی‌عباس سراسیمه در پی بقایای بنی‌امیه می‌گشتند، این «عمر بن ذر» کارش تحریک مردم در قتل بنی‌امیه و از میان بردن آنها بود (۳۰). آیا این شاهد که درباره یکی از رؤسای مرجئه است، نمی‌تواند روابط نامطلوب بنی‌امیه و مرجئه را نشان دهد؟

۸- محارب بن دثار از «مرجئه‌الاولی» شمرده شده کسانی که «یرجون علیا و عثمان ولای شهدون بایمان و کفر» (۳۱) کار علی<sup>(ع)</sup> و عثمان را به خدا واگذار کرده و به ایمان و کفر آنها اعترافی نداشتند.

اگر این سخن ابن سعد را در تعریف مرجئه‌الاولی بپذیریم، آیا می‌توانیم مرجئه را فرقه حکومتی بنی‌امیه بدانیم؟ بنی‌امیه عثمان را در حد پرستش می‌پذیرفتند و حجاج هر کس را که ذره‌ای به عثمان بی‌اعتنائی می‌کرد می‌کشت، چگونه می‌توان مرجئه را که ایمان عثمان را اعتراف

بوده است<sup>(۳۹)</sup> این مبارک درباره وی گفته است که از عابدترین مردم زمانش بوده است. از یوسف بن اسباط نقل شده که در مدت چهل سال حتی یک بار گوشه چشمی به آسمان نینداخت، در طواف بود که «منصور عباسی» با انگشت خود او را طعنه زد، «ابن ابی رواد» نگاهی به او کرد گفت:

دانستم که این باید طعنه یک «جبار» باشد.<sup>(۴۰)</sup> آیا این مرجئی جز همان کسی است که ایمان را از عمل جدا می‌انگارد؟ اما در عین حال می‌بینیم عابدترین مردمان روزگار خود می‌باشد و حاکمان زمان را نیز رودر روی با خودشان جبار می‌خواند.

این عبارات به معنی تأیید مرجئه نیست چرا که مرجئه به هیچ روی مورد تأیید ائمه شیعه نبوده‌اند و حتی احادیثی در مذمت آنها - هم کسانی که عمل را از ایمان جدا می‌دانسته‌اند، هم به معنای اهل سنت که در اصطلاح ائمه مرجئی خوانده می‌شدند - آمده است.<sup>(۴۱)</sup>

آن احادیثی که در مقال پیش به دروغ بود شان اشاره کردیم روایاتی هستند که اهل سنت از طریق روایت ناسالم از زبان پیامبر<sup>(ص)</sup> نقل کرده‌اند آن هم از زمان و زبان پیامبر<sup>(ص)</sup> یعنی زمانی که نه ارجاء بدین معنی بوده و نه اصطلاح مرجئه. کم‌اینکه احادیثی در مذمت قدریم که در اصطلاح اهل حدیث مقصود معتزله است ساخته‌اند و نیز روایاتی که پیامبر<sup>(ص)</sup> را فضا را محکوم کرده است!! برای دیدن نمونه‌ای از آنها به مدارک ذیل نگاه کنید.<sup>(۴۲)</sup> متأسفانه ناقد محترم گمان کرده‌اند ما احادیث ائمه را می‌گوییم و بی جهت یک صفحه متن عربی با ترجمه یکی از آن احادیث را آورده‌اند

۱۲ - سعید بن جبیر به همراه تعدادی دیگر از

خود، دگرگونی فکری ندارد؟ پاسخ مثبت است، و درباره ثابت قطنه مثبت‌تر. چرا که او اوائل طرفدار امویان بوده اما بعدها که به خراسان رفته و به نوشته شوقی ضیف در خراسان - مرکز ارجاء<sup>(۳۵)</sup> - تحت تأثیر مرجئه قرار گرفته و آن را پذیرفته است.<sup>(۳۶)</sup> آیا این ثابت ویا هر شخص دیگری اگر در فتوحات شرکت کرده‌اند، معنایش طرفداری از بنی امیه بوده است؟

به نظر ما چنین نیست، پاسخ را درباره ثابت از نقلی که «ابن ابی‌الحدید» آورده بدست می‌آوریم. به نوشته او: ثابت قطنه در فتح تاشکند شرکت جست و زمانی که احساس کرد ممکن است اسیر شود دعا کرد که خداوند برای او موقعیتی را با اسارت فراهم نکند که چشمش بدست بنی امیه باشد تا با «فدیه» آزادش کنند، بلکه زمینه شهادت وی را فراهم سازد و چنین نیز شد.<sup>(۳۷)</sup>

آیا اگر ثابت قطنه روزگاری درباره امویان شعری گفته‌ولو بعدها در شورش علیه آنان شرکت کرده ویا در فتح تاشکند با خدای خود چنین سخن گفته هنوز اموی است؟ یا به دلیل آنکه بعداً مرجئی شده و در شورش ضد اموی شرکت کرده باید او را برضد امویان دانست با وجود این اطلاعات باید گفت نظر احمد امین را که تنها به دلیل توجه به سوابق ثابت قطنه ارجاء را تأیید سلبی - نه ایجابی - بنی امیه می‌داند، نادرست است ناقد نوشتار ما هم متأسفانه به استنباط نادرست وی تکیه کرده است.<sup>(۳۸)</sup>

۱۱ - «ابن ابی رواد» از مرجئه بوده و زمانی که از دنیا رفته برخی از عالمان اهل سنت به دلیل مرجئی بودن او، بروی نماز نگذارند، ذهبی نوشته است که او کثیر المحاسن اما مرجئی

نقد نوشتار ما، به اصطلاح مرجئه درایضاح استناد شده بود- اما در همین حال او به ستایش زیدبن علی پرداخته و او را کسی دانسته که در جایگاه امام حسین (ع) نشسته است. (۵۱)

اظهار اینکه این افراد به دلایل دیگر موارد آزار و اذیت امویان قرار گرفتند درست نمی‌نماید چگونه ممکن است افرادی که ذکرشان آمد با اینکه از رؤسای مرجئه هستند از در مخالفت با بنی‌امیه در آیند و در همان حال فرقه حکومتی باشند؟

#### دیدگاههای ابوالحسن اشعری در باره مرجئه

**۱۵-** می‌دانیم که عقیده مسلمانان در برخورد با سلاطین جائز در یک تقسیم‌بندی بر دو دسته است یک گروه کسانی که «یری السیف» یعنی معتقد به شورش مسلحانه علیه حکام جائز هستند و گروه دوم کسانی که چنین برخوردی را روا ندانسته و تنها به نصیحت اکتفا می‌کنند. اهل حدیث و نوعاً اهل سنت از این دسته‌اند گرچه تمام کسانی که اکنون اهل سنت آنها را از خود می‌دانند قائل به چنین فتوای- تحریم برخورد مسلحانه یا حاکم جائز- نبوده‌اند. در برابر اهل حدیث و عثمانی‌ها (طرفداران مذهب اموی) شیعیان و خوارج و برخی دسته‌های دیگر قرار دارند. این نکته مسلم است که این بنی‌امیه بودند که کوشیدند چنین اعتقادی را ترویج کنند و هر کس را از شورشیان به بهانه نقض عهد و یا شکستن جماعت به قتل برسانند. (۵۲)

اکنون اگر ما از زبان «ابوالحسن اشعری»- شیخ اشعریان و نویسنده کتاب مهم «مقالات الاسلامیین»- بشنویم که «مرجئه» نیز قائل به

رجال مرجئه شناخته شده است (۴۳) مرجئی بودن سعیدبن جبیر را شهرستانی نیز متذکر شده است. (۴۴) اگر بپذیریم که سعیدبن جبیر اعتقاد مرجئی داشته، باید این سؤال را مطرح کنیم که چگونه یک مرجئی در یک قیام بر ضد امویان شرکت فعال داشت و بعد نیز به دست حجاج عامل سرسپرده امویان به قتل می‌رسد بطوری که کشتن سعیدبن جبیر نه تنها خود او را دیوانه می‌کند بلکه لکه ننگی نیز بر دامن امویان می‌نهد. آنها کهمرجئی بودن سعید را متذکر شده‌اند نگفت‌اند که وی بعداً از مرجئی بودن برگشته و در قیام شرکت جسته است.

**۱۳-** این را می‌پذیریم که زیدبن علی به دلیل تشیع قوی میانهای با مرجئه نداشته و حتی ردی نیز از نظر فکری بر مرجئه نگاشته که نسخه آن در کتابخانه برلین موجود است. (۴۵) و نیز می‌پذیریم که او خود از مرجئه به دلیل آنکه تعریف آنها از ایمان و امید دادن زیاد به گنهکاران می‌توانسته زمینه «فسق» را فراهم کند، اعلام بیزاری کرده (۴۶)- و آشکار است که ما هم اصل این سخن را قبول داشته و در مقال پیش نیز متذکر شدیم- با این حال شرکت مرجئه در قیام زیدبن علی تأیید شده است. به نوشته حمیری، در این قیام، زیدی‌ها، معتزلی‌ها «مرجی‌ها» و حتی خوارج نیز شرکت داشته‌اند. (۴۷)

**۱۴-** مسعربن کدام، مرجئی بوده و از کسانی است که وقتی مرد برخی از سنیان بر روی نماز نگذارند (۴۸) با این حال از تأیید کنندگان قیام زید بوده است. (۴۹) سفیان الثوری را نیز ابن شاذان مرجئی دانسته (۵۰) هر چند ما در این امر تردید داریم اما این مطلب را از آن روی می‌آوریم که در

۱۷ - و نیز اگر بپذیریم که مرجئه فرقه حکومتی بنی امیه بوده‌اند چگونه می‌توان در برابر این سخن اشعری ایستاد؟ اشعری از زرقان نقل کرده: «همه مرجئه اهل تأویل را فاسق نمی‌دانند زیرا معتقدند برای اینکه آنان تأویل کرده و بر اشتباه رفته‌اند» آنگاه خود می‌گوید: زرقان اشتباه کرده چرا که «ان اکثر من المرجئه يقولون كل معصية فسق» بیشتر مرجئه هر معصیتی را فسق می‌دانند. و بعد می‌افزاید: مرجئه خوارج را به دلیل خونریزیها و اسیر کردن زنان و تصاحب اموال فاسق می‌دانند گرچه آنها نیز از اهل تأویلند بنابراین چگونه می‌توان به آنان نسبت داد که آنها هیچ تأویل‌گری را فاسق نمی‌دانند. (۵۶)

حاصل مطلب اینکه با ایسن گفته که بیشتر مرجئه هر معصیتی را فسق می‌دانند و با ذکر یک مثال در مورد خوارج، آشکار می‌شود که بنا به اعتقاد اشعری، بیشتر مرجئه دشمنان علی (ع) را فاسق می‌دانستند. آیا این اعتقاد می‌توانست از بنی امیه باشد؟ گرچه ما این را می‌پذیریم و در مقاله قبل نیز گفتیم که دست‌های از مرجئه شدیداً ضد شیعی بوده‌اند بطوری که زمانی شیعی و مرجئی در برابر هم قرار گرفته است. (۵۷) حداقل نتیجه این است که نمی‌توان در باره مرجئه حکمی یکسر کرده و آنها را آلت دست بنی امیه دانست. اشعری در جای دیگری نیز زیدیه و بسیاری از

«سیف» بودند، دیگر از چه روی می‌توان مرجئه را اموی مسلک دانست؟

اشعری می‌نویسد: «واختلف الناس فی السیف علی اربعة اقاویل» چهار نظر ارائه شده است: «فقال المعتزلة والزیدیه و السخوارج و کثیر من المرجئه ذلک واجب اذا امکننا ان نزیل بالسیف اهل البنی ونقیم الحق» معتزله، زیدیه و مرجئه بکارگیری سیف را واجب دانسته‌اند در صورتی که به کمک آن بتوان بغی را از میان برد و حق را اقامه کرد. وی در ادامه از اهل حدیث آورده: «انکروا الخروج علی السلطان». (۵۲)

آوردن «کثیر من المرجئه» در کنار زیدیان و خارجیان راه هر توجیهی را خواهد بست جز آنکه کسی بگوید اینجا «بسیاری از مرجئه» آمده‌اند همه آنها و البته روشن است که ما نمی‌خواهیم اظهار کنیم که هیچ کس از مرجئه در خدمت هیچ حزب سیاسی قرار نگرفته آنچنان که حتی معتزله آزادپنخواه زمان درازی در خدمت حکام بنی عباس بوده‌اند.

۱۶ - روشن است که عثمانی‌ها و اموی‌ها اساساً در تمام دوره حکومت خود علی (ع) را سب می‌کردند و تنها عمر بن عبدالعزیز بود که برای مدتی این رسم زشت را برداشت. (۵۴) حال اگر بنا باشد که مرجئه یک فرقه حکومتی اموی باشند چگونه می‌توان این سخن اشعری را پذیرفت: او می‌نویسد روافض، زیدیه و دست‌های از معتزله همچون ابراهیم نظام و بشر بن المعتمد و دست‌های از مرجئه معتقد بودند که: علی در جنگ‌های خود برحق بوده و کسانی که با او جنگ کرده خطاکار، از این روی طلحه، زبیر، عایشه و معاویه خطاکار بوده‌اند. (۵۵)

در منبع دیگری نیز اشاره شده که غیلان دمشقی میان ارجاء، قدر و خروج بر امام جمع کرده است (الفرق الاسلامیه ذیل شرح المواقیف لکرمانی ص ۸۲) این نص نشان می‌دهد که ارجاء با خروج بر امام منافات نداشته و همانگونه که اشعری آورده عقیده (حداقل) گروهی از مرجئه خروج بر امام بوده است.

۲۰- در برابر کسانی چون احمد امین که دیدگاه نادرستی در این زمینه داشته و عمده تکیه‌اش به سوابق ثابت قطنه بوده و دهها شاهد دیگر و نقل تاریخی را بی‌توجه از نگارش گذشته، شخصی چون ولهاوزن در باره مرجئه تصریح می‌کند: «والمرجئه عارضوا ایضاً حکومت الامویین»<sup>(۶۳)</sup> مرجئه به معارضه با مرجئه برخاستند.

این قضاوت از ولهاوزن که تخصص عمده‌اش دوره اموی است، نشان می‌دهد که محققانی نیز هستند که به تعارض مرجئه با امویان اشاره کرده‌اند و اینگونه نیست که ما بتوانیم نظر برخی از نویسندگانی را که تخصص کافی در دوره اموی ندارند به ویژه برخی از کسانی را که ناقد محترم به آنها اشاره کرده بپذیریم. ولهاوزن در جای دیگر نیز با اشاره به اینکه مرجئه بحثهای گذشته را در باره حق بودن علی<sup>(ع)</sup> و عثمان رها کرده کار آنها را به خدا واگذار کردند می‌نویسد: اینان به جماعتی انقلابی تبدیل شدند و بر نکته‌های تأکید می‌کردند که ممکن بود همه افراد انقلابی از فرقه‌های مختلف بر آن اتفاق کنند «وهی الدفاع عن الاسس التي تقوم علیها الدولة التیوقراطیه و معارضة الاستبداد الذی کان قائماً و نصر جانب الحق الذی قدسه الدین علی الجانب الظلم و العسف» و آن دفاع از پایه‌های حکومت الهی، جنگ با استبداد و دفاع از حق در برابر ظلم و تجاوز بود.<sup>(۶۴)</sup>

۲۱- فان فلوتن یکی از کسانی است که مرجئه را بر ضد سیاستهای نژادپرستانه بنی‌امیه می‌شناساند و ضمن پرداختن به قیام حارث بن سریج و همکاری جهم بن صفوان با وی، چنین تصویری را از مرجئه خراسان ارائه می‌دهد، آنها تفاوتی میان اسلام تازه مسلمانان -عجم- با دیگران نمی‌گذارند و با سیاستهای بنی‌امیه به دلیل اعمال این تبعیضها مخالفت می‌کردند. او می‌نویسد: «آنچه از مقصود حارث و یارانش به دست

مرجئه، ابراهیم نظام و بشربین معتمد را در کنار یکدیگر آورده و عقیده آنها را در باره تحکیم و تأیید موضع امام علی<sup>(ع)</sup> نسبت به تحکیم، یکی می‌داند.<sup>(۵۸)</sup>

نظیر همین تعبیر را سعد بن عبدالله اشعری آورده که محتملاً ابوالحسن اشعری از وی این مطلب را نقل کرده است.<sup>(۵۹)</sup> بنا به نقلی، ابن راوندی نیز بر این باور بوده که «مرجئه در باره علی<sup>(ع)</sup> مذهبی نظیر معتزله و نزدیک به آنها دارند.»<sup>(۶۰)</sup>

#### آراء برخی از محققان

۱۸- دکتر شوقی ضیف نویسنده محقق مصری که دهها جلد کتاب در ادبیات و تاریخ ادب اسلامی نگاشته در باره مرجئه می‌نویسد: آنها کار علی<sup>(ع)</sup>، عثمان و معاویه را به خدا وا گذاشتند تا در میان آنان حکم کنند. آنگاه می‌افزاید: این مسأله موجب می‌شد تا آنها با دولت برخورد کرده و با آنها درگیر شوند.<sup>(۶۱)</sup>

بدین صورت معلوم می‌شود که حتی طبیعت عقائد مرجئه می‌توانسته دولت اموی را به مواجهه با آنها کشانده و کسانی از مرجئه را به شرکت در شورشهای ضد اموی سوق دهد.

۱۹- عبدالحسین علی احمد در کتابی که اخیراً در باره برخوردهای میان خلفا و ائمه چهارگانه فقه اهل سنت نگاشته، با اشاره به اینکه چه بسا اعتقاد مرجئه بتواند به سیاست حاکم خدمت کند، هم‌زمان به جنبه دیگر مسأله یعنی ضدیت مرجئه با امویان نیز اشاره می‌کند او می‌نویسد که بسیاری از رهبران مرجئه برای جنگ با بنی‌امیه شورش کردند که از جمله آنها می‌توان به سعید بن جبیر، غیلان دمشقی و حارث بن سریج اشاره کرد.<sup>(۶۲)</sup>



تعجب اینست که در نقد نوشتار ما چند سطر بعد از این سطور در معنای ارجاء آمده اما از نقل این عبارات با این وضوح چشم‌پوشی شده است.

از آنجا که فکر کردیم مطلب با همین بیست مورد شاهد تاریخی و دیدگاهی حل شده و ضرورتی برای ذکر شواهد دیگر نیست، از نقل دیگر مطالب خودداری کردیم. امید که همین مقدار بخوبی بتواند موضع مرجئه را نسبت به بنی‌امیه آشکار کند.

می‌آید این که مدتها بود آنها را به نام مرجئه می‌نامیدند»، او با اشاره به خودداری مرجئه از تکفیر علی (ع)، عثمان و معاویه می‌نویسد: «مرجئه رل مهمی را در سازش بین مصالح متعارض بین اعراب و سایر مسلمین عهده‌دار بودند» وی با اشاره به تعارض بنی‌امیه با تازه مسلمانان و اعتقاد مرجئه به برابری اینها می‌نویسد: «از این رو هر دولتی که سیاست آن برخلاف مسلک مرجئه بود و اعمال ظلم می‌کرد مرجئه با آن می‌جنگیدند» (۶۵).

## یادداشتها

- ۱) تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، ص ۱۵-۳۱.
- ۲) طبقات الحنابلہ، ج ۱، ص ۳۶، ۳۵. او می‌نویسد: مرجئه اهل سنت را شکاک می‌نامند، قدریه اهل سنت را مجبزه، جهمی اهل سنت را مشبهه، رافضه اهل سنت را ناصبه، خوارج اهل سنت را مرجئه، اصحاب رأی اهل سنت را نایبه و جشویه می‌نامند، باید اضافه کنیم که شیعه نیز اهل سنت را مرجئه می‌نامند. گرچه گاه در همین تعریف به اعتقاد خاص مرجئه درباره ایمان نیز اشاره شده است اما عمدتاً وجه ضد شیعی آنها ملحوض شده.
- ۳) المقالات والفرق، ص ۵. در نقد نوشتار نقل سعد بعنوان تأیید گرفته شده در حالی که مرجئه مورد نظر سعد اصطلاح دیگری است و وجه ضد شیعی آن مورد نظر بوده و الا روشن است که مرجئه به همه اهل سنت اطلاق نمی‌شود.
- ۴) معتزله، ص ۱۱-۱۰، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵) همان مأخذ، ص ۱۹.
- ۶) درباره اصطلاح غلاة مرجئه، ر. ک: الفصل فی السمل والاهواء والنحل، ج ۴، ص ۲۰۴.
- ۷) ر. ک: آینه پژوهش، سال اول، شماره اول و دوم مقاله: گزیده کتابشناسی فرق.
- ۸) مقاتل الطالبیین، ص ۸۷، (طبع رضی قم).
- ۹) الحورالعین، ص ۲۰۴.
- ۱۰) ر. ک: تاریخ خلیفه بن خلیف، ج ۱، ص ۳۷۲-۳۷۱.
- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵۸. در واقع همه کسانی که در این قیام شرکت کردند انگیزه خاص داشتند فرضاً که عبدالرحمن انگیزه شخصی داشت اما دسته‌های شیعه، قراء، مرجئه دقیقاً ضد اموی بودند شعار این جنگ این بود: با بنی‌امیه بخاطر استبداد، از میان بردن ضعف و میراندن نماز بجنگید، ر. ک. طبری، ج ۵، ص ۱۶۳. اگر سخن عمده الطالب که گفته عبدالرحمن با یکی از علویان بیعت کرده درست باشد حتی وضع خود عبدالرحمن نیز تفاوت خواهد کرد درباره قیام ابن‌اشعث، ر. ک: تاریخ سیاسی اسلام، از سال چهارم تا صد هجری، ص ۳۱۶-۳۰۹.
- ۱۱) الايضاح، ص ۴۵، تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۳۳، المعارف، ص ۶۲۵.
- ۱۲) طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۸۵.
- ۱۳) تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۳۳.
- ۱۴) تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۴۵۲، المعارف، ص ۶۲۵، الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۲۱۴-۲۱۳.
- ۱۵) تهذیب الکمال، ص ۴۵۳.
- ۱۶) المعارف، ص ۴۶۸.
- ۱۷) المنیة والامل فی شرح الملل والنحل، ص ۱۳۷، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۰۰.
- ۱۸) مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۷۱-۷۰، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۳۲۱.
- ۱۹) المنیة والامل، ص ۱۳۸.
- ۲۰) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۲۴۸-۲۳۹.
- ۲۱) طبقات الحنابلہ، ج ۱، ص ۳۷، عبدالله بن مبارک

- می گوید: از اهل کوفه «رفض» را اخذ نکنید، از اهل بصره، قدر را نگیرید از اهل خراسان «رجاء» را. در این باره ایضاً ر. ک: تاریخ الدولة العربية، ص ۴۷۳.
- (۲۲) رک: الملل والنحل شهرستانی، ج ۱، ص ۸۱، مقالات الاسلاميين، ج ۱، ص ۱۹۸. به نوشته وی او معتقد بوده: «ان الايمان لا يتبعض ولا يتفاضل اهله فيه وان الايمان والكفر لا يكونان الا في القلب دون غيره من الجوارح» ورک: الجهم بن صفوان ص ۱۲۳-۱۱۷.
- (۲۳) رک: العالم والمتعلم از ابوحنيفة.
- (۲۴) جهم بن صفوان، ص ۱۷۹. به نوشته وی این دو در این اعتقاد مشترک بودند: ايمان الانسان والملائكة واحد.
- (۲۵) الفرق بين الفرق، ص ۲۱۲.
- (۲۶) لسان الميزان، ج ۲، ص ۱۴۲.
- (۲۷) جهم بن صفوان، ص ۶۷.
- (۲۸) همان مأخذ، ص ۶۵.
- (۲۹) تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۴۴۵-۴۴۴.
- (۳۰) تهذيب الكمال، ج ۸، ص ۸۷.
- (۳۱) طبقات الكبرى، ج ۶، ص ۳۰۷.
- (۳۲) المعرفة والتاريخ، ج ۳، ص ۱۰۲، تهذيب الكمال، ذیل نام «موسی بن ابی كثير الانصاری».
- (۳۳) طبقات الكبرى، ج ۶، ص ۳۳۹.
- (۳۴) تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۳۶۸، ميزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۱۸.
- (۳۵) جمله داخل خط تیره از ماست.
- (۳۶) تاریخ الادب العربي «العصر الاسلامي» ص ۲۳۹.
- (۳۷) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۲۹۱.
- (۳۸) فجر الاسلام، ص ۲۹۳ و ۲۸۱ (بيروت دارالكتاب العربي، ۱۹۶۹).
- (۳۹) سير اعلام النبلاء ج ۷، ص ۲۷۳، ۱۸۷.
- (۴۰) همان مأخذ، ج ۷، ص ۲۷۳.
- (۴۱) رک: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۶۲، ۱۸، ج ۲۷، ص ۲۳۵، ج ۷۲، ص ۱۷۸، ۱۳۲، ج ۴۶، ص ۲۹۱، ج ۷۶، ص ۲۹۷، ج ۵۱، ص ۳۴۰، ج ۵۲، ص ۳۵۷، ج ۴۷، ص ۳۶۶، ج ۱۸، ص ۳۹۸، ج ۶۸، ص ۲۹۷، رک: مستدرک سفينة البحار، ج ۴، ص ۱۱۵-۱۱۶.
- (۴۲) الفرق بين الفرق، ص ۲۰۲، عن النبي (ص): لعنت المرجئة على لسان سبعين نبياً. رسائل العدل والتوحيد، ص ۲۷۶ (بيروت دارمكتبة الحياه) تاريخ جرجان ص ۵۸۴.
- ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۲۲، ج ۱، ص ۱۶۶، تاريخ يحيى بن معين ج ۲ ص ۳۸۵.
- (۴۳) الوافي بالوفيات، ج ۱۲ ص ۲۱۴-۲۱۳.
- (۴۴) الملل والنحل، ج ۱ ص ۱۳۰ ورک: تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۴۵۳.
- (۴۵) تاريخ التراث العربي، سزگين، المجلد الاول، الجزء الثالث، ص ۳۲۳.
- (۴۶) تاريخ المذاهب الاسلاميه، ابوزهره، ج ۱ ص ۱۲۳.
- (۴۷) الحور العين، ص ۱۸۶.
- (۴۸) سير اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۷۲، ۱۶۵، تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۱۱۵.
- (۴۹) سيره و قيام زيد بن علي، كريمان (تهران، علمی و فرهنگي)، ص ۲۹۳.
- (۵۰) الايضاح، ص ۴۷، چاپ دانشگاه.
- (۵۱) الصنية والامل، ص ۹۳. درباره نقش وی در قيام زيد ر. ک: سيره و قيام زيد بن علي، ص ۲۹۱.
- (۵۲) رک: تاريخ سياسی اسلام از سال جهلم تا صدهجري، ص... در آنجا نمونه های تاريخی در این باره ارائه شده است.
- (۵۳) مقالات الاسلاميين، ج ۲، ص ۱۲۵.
- (۵۴) سير اعلام النبلاء ج ۵، ص ۱۱۷، الكامل، ج ۵، ص ۴۲، ابن ابی الحديد، ج ۴، ص ۵۶.
- (۵۵) مقالات الاسلاميين، ج ۲، ص ۱۳۰.
- (۵۶) مقالات الاسلاميين، ج ۲، ص ۱۵۱.
- (۵۷) الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۲۵.
- (۵۸) مقالات الاسلاميين، ج ۲، ص ۱۲۷.
- (۵۹) المقالات و الفرق، ص ۱۳.
- (۶۰) الانتصار، خياط معتزلی، ص ۱۳۹.
- (۶۱) تاريخ الادب الاسلامي، «العصر الاسلامي» ص ۲۰۵.
- (۶۲) موقف الخلفاء العباسيين من الائمة الاربعه، ص ۴۱-۴۰، وی این مطلب را به نقل از کتاب زیر نیز آورده است: نظريات السياسية، الرئيس، ص ۷۲.
- (۶۳) تاريخ الدولة العربيه من ظهور الاسلام الي نهاية الدولة الاموية، ص ۳۰۸، (قاہرہ لجنة التأليف والترجمة والنشر، ۱۹۵۸).
- (۶۴) همان مأخذ، ص ۴۴۲.
- (۶۵) تاريخ شيمه و علل سقوط بنی اميه، ترجمه هاشمی، تهران، اقبال، ۱۳۲۵.